

می شود که:

سر دو جهان جمله زبیدا و زنهان

شمس الحق تبریز که بنمود علی بود

۳. رجوع شود به صفحات ۱۴۸ و ۱۴۹ مقدمه رسائل قیصری که در آنجا این عبارت از شرح دعای سحر اثر امام خمینی مدظله نقل شده است. آقای آشتیانی در این کتاب و کتابهای دیگر خود از آثار امام خمینی مطالب بسیار نقل کرده و هر وقت که از ذکر نام ایشان مانع شده اند با عناوین سیدالاساطین و رئیس المله والدین و فرید دهر و وحید عصر و امثال آن از معظم له یاد کرده و احیاناً با این عبارت که ذکر او حیف است یا زندانیان، از ذکر نکردن نام آن بزرگوار عذر خواسته و ارادت قلبی خود را اظهار کرده است

۴. اخیراً بخشی از ترجمه فارسی فصوص الحکم ابن عربی به تصحیح آقای دکتر رجعی مظلومی در مجموعه انتشارات مؤسسه مک گیل چاپ شده است. امید است که بقیه کتاب هم هر چه زودتر منتشر شود و اگر طبع و نشر آن با مشکلی مواجه شده است مراجع و مصادر علمی و فرهنگی مساعدت کنند که لوازم و شرایط چاپ و انتشار این چنین کتابها فراهم شود.

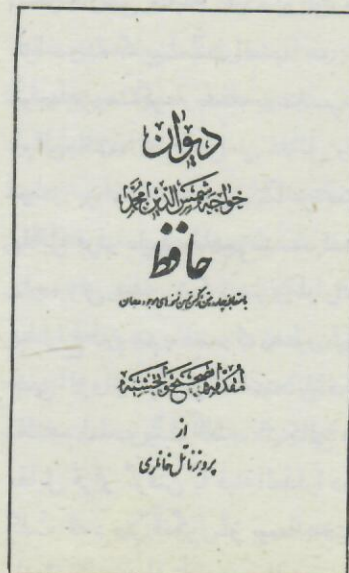
دیوان حافظ. به تصحیح پرویز ناتل خانلری. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. تهران، ۱۳۵۹

چند ماهی پیش نیست که تصحیح جدیدی از دیوان حافظ توسط پرویز ناتل خانلری، انتشار یافته و اکنون نسخه های آن در بازار بکلی نایاب است، گرچه پیش از این هم «حافظ خانلری» وجود داشته و آن حافظی بوده بر مبنای نسخه خطی موزه بریتانیا، شامل ۱۵۲ غزل، و در تحقیقات مربوط به این شاعر پیوسته به عنوان یک مرجع معتبر مورد نظر قرار داشته؛ اما تصور می کنم موافق باشند که از این پس به قاعده اصولی «اطلاق مطلق بر فرد اکمل»، مطلق «حافظ خانلری» همین چاپ اخیر باشد که به شماره ۳۰۸ از جانب بنیاد فرهنگ ایران انتشار یافته، شامل ۶۸ صفحه مقدمه و فهرست، ۴۸۶ غزل، ۳۱ صفحه یادداشت آخر کتاب و کلاً ۱۰۰۶ صفحه. عنوان این مقاله بر اساس همین تصور انتخاب شده است.

شاید بتوان گفت آن گام اساسی که با چاپ حافظ قزوینی - دکتر غنی، به روش صحیح علمی، برای رسیدن به نسخه اصیل حافظ بر داشته شد، با کار اخیر خانلری به منزل مقصود رسیده، و از این پس ارادتمندان شاعر می توانند در حالی که ۱۴ نسخه از نسخه های معتبر نزدیکتر به عصر او را در برابر خود دارند، به سیر در افکار و تفرج در چشم اندازهای هنرش بپردازند. موارد قابل بحث البته هنوز وجود دارد، ولی نه چندان که به اصل کار لطمه بزنند چنین است که می توان گفت امر تحقیق در راه دست یافتن به نسخه اصیل دیگر پایان یافته است و اگر در این معنی باز هم سخنی باید در حاشیه کار تحقیقی خانلری گفت، از موارد اختلاف باقی مانده شاید بعضی هرگز به توافق قطعی نرسد، زیرا منشاء اختلاف خود سراینده بوده که گاهی بیتی را به ضرورت یا مناسبت تغییر داده است. و این گونه موارد تا آنجا تقلیل یافته که بتوان گفت دیگر مغل کار درباره شاعر نیست بخصوص که در جوار هر انتخابی، نسخه بدلهای، در اختیار اهل نظر قرار داده شده است. در این تحقیق، دو عامل اساسی لازم، به صورت مکمل، در کنار هم قرار گرفته اند: نخست نسخه شناسی، آگاهی بر نسخه های اصیل متن در سراسر جهان، بصیرت در خواندن و مقابله نسخه ها و نقل متن آنها به چاپ که همکاری مرحوم مینوی در بخش بزرگی از این کار مهر اطمینان دیگری بر این کار بوده است. دیگر ذوق سرشار و پایگاه ادبی برای شناخت و قضاوت که لازمه انتخاب درست از میان نسخه های بسیار و گاهی فریبنده شاعر است و تصور می کنم در این مورد نیز برای آشنایان با ادب فارسی

سخنی از تصحیح جدید دیوان حافظ

حسینعلی هروی



دفاع از
و نه معنی
پان بعضی
عده ای که
رد حاصل
رم که کار
در مقدمه
ه می شود،
برفی کنند،
فاده نمایند.
استادان
ی موارد را
خه مبنای و
ز شناخته
به صورت
ند. گرچه
لی از این
حدوده ۱۴
حق چنان
علت این
خبائث در
بانی:
می گریزم
العنب و
انگشت
از طریق
دقت نظر
واحلی در
کار دست
نیاز برابر
ست و آن
بامی توان
در همان
ترکیب

تلخ وش هم غریب است، زیرا که پسوند وش برای همانندی دیدنیهاست نه چشیدنیها...» در صحت نظر دانشمند زبان شناس جای سخن نیست که «وش» پسوند دیدنیهاست نه چشیدنیها، اما لفظی که در این ترکیب از مرز معنای خود تجاوز کرده پسوند وش نیست بلکه صفت تلخ است که چشیدنی است و معنای دیدنی افاده کرده و در این معنی با «وش» ترکیب شده است؛ و چه بسیار چشیدنیهای دیگر هم. شاید به مناسبت حالت انعکاسی که در چهره ایجاد می کند، معنای دیدنی می گیرد چنانکه گفته می شود. فلانی چهره تلخی دارد، یا ترش رو است. از این بیت سعدی ترش و شیرین هر دو معنای دیدنی داده اند: «لعبت شیرین اگر ترش نشیند/ مدعیانش گمان برند به حلوا». یا در خود حافظ «خال شیرین که بر آن عارض گندم گون است». تصور می کنم بر این قیاس بتوان ترکیب تلخ وش را پذیرفت. اینکه این ترکیب پیش از حافظ از جانب استادان سخن به کار رفته یا نه بر بنده معلوم نیست، ولی در اینکه حافظ ترکیبات و تعابیر بسیاری به ذوق و سلیقه خود ساخته، که مورد پسند استادان بعدی قرار گرفته و در ادب والای فارسی وارد شده تردید ندارم، چنانکه همین ترکیب تلخ-وش که احتمالاً ساخته خود اوست در این بیت ملك الشعراء بهار آمده است: سوی دگر ندیم سبکروح تلخ وش / بیگانه با مدلس و با اهل ذوق خویش
بنابراین مقدمات، بنده معتقدم «آن تلخ وش که زاهد ام الخبائثش خواند» بر نسخه های دیگر رجحان دارد.

(۲) دیدن لعل تو را دیده جان بین باید

وین کجا مرتبه چشم جهان بین من است.
در ۹ نسخه از ۱۰ نسخه، بیت بصورت بالا آمده و تنها نسخه ل (قزوینی) «دیدن روی تو را» آورده است و به گمان بنده این ضبط منحصر صحیح است. زیرا لعل که در حافظ معمولاً مستعار لب است با افعالی در معنای بوسیدن و معانی مرادف آن آورده می شود نه دیدن. نیز از توجه به این نکته ناگزیریم که در مقایسه «دیده جهان بین» با «چشم جهان بین» در مصراع دوم نوعی مفهوم عرفانی مورد نظر شاعر است، حاکی از اینکه دیدن روی خالق به دیده ای نیاز دارد که بتواند آن سوی جهان مادی را ببیند، و دیدن لعل با این اشاره قابل انطباق نیست، درحالی که همه ظرافت اشاره و ایهام-سازیهای حافظ در این است که اجزاء جمله با گونه های مختلف معنی منطبق شوند.

(۳) ناظر روی تو صاحب نظرانند آری

سر گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست

۶ نسخه از ۸ نسخه بیت را بصورت بالا آورده اند و ضبط دو نسخه «صاحب نظرانند ولی» است و این باید صحیح باشد. زیرا در صورتی که «آری» را بپذیریم معنی این می شود که همه مردم ناظر روی تو هستند، از آن جمله صاحب نظران. اما «ولی» صاحب نظران را از عوام جدا می سازد و معنی این می شود که صاحب نظران می توانند تو را رؤیت کنند ولی در مردم عامی هم ودیعه هایی برای وصول به این منظور نهاده شده است و امکان تربیت شدن دارند. این معنی با دید عرفانی و فلسفه کلی شاعر منطبق است، به شهادت بیتی که هم اکنون از آن سخن گفتیم:

دیدن روی تو را دیده جان بین باید

وین کجا مرتبه چشم جهان بین من است

یا این بیت:

وجه خدا اگر شودت منظر نظر

زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی

و موارد بسیار دیگر.

(۴) علم و فضلی که به چل سال بدست آوردم

ترسم آن نرگس ترکانه به یغما ببرد

ضبط ۵ نسخه از ۸ نسخه به صورت بالاست و سه نسخه «نرگس مستانه». شاید در انتخاب «ترکانه» علاوه بر توجه به اکثریت نسخ توجه به مناسبت میان ترك و یغما بی اثر نبوده است. اما صفت ترکی دادن به چشم راه بنده حداقل از حافظ بعید می دانم، زیرا خود او يك بار در این بیت چنین صفتی را در جهت ظاهر و معنی مورد استهزاء قرار داده است:

به تنگ چشمی آن ترك لشکری نازم

که حمله بر من درویش يك قبا آورد

و طبعاً چشم مست جذابی باید بوده باشد که علم و فضل چهل ساله شاعر را به یغما ببرد نه چشم تنگ مورب ترکانه. چنین است که «نرگس مستانه» مرجح بنظر می رسد.

(۵) عماری دار لیلی را که مهد ماه در حکم است

خدا را در دل اندازش که بر مجنون گذار آرد
در ۳ نسخه از ۶ نسخه ضبط بیت «خدایا در دل اندازش» است و به گمان بنده همین صحیح است، چه در این صورت جمله صورت دعایی پیدا می کند و خدا مخاطب فعل انداز به شمار می آید. اما اگر «خدا را» را بپذیریم معلوم نیست فعل خطاب به چه مقامی است. کیست که باید به خاطر خدا در دل عماری دار لیلی بیندازد که بر مجنون گذار آرد.

دو عامل معلوم مسئله - دیو و اسم اعظم - با این قصه سلیمان انطباق کامل دارند، و بی تردید جواب x در این معادله سلیمان است.

حال برویم بر سر «دیو مسلمان نشود» که علاوه بر ضبط اکثر نسخ، یعنی ۶ نسخه از ۷ نسخه پسند خاطر بسیاری از فضلالی مورد احترام نگارنده نیز هست. و وجهی برای آن ذکر می کنند: از آن جمله استاد زریاب خوئی معتقد است که مفهوم شعر اشاره دارد به حدیث نبوی: «انی اسلمت شیطان نفسی»، من دیو نفسم را مسلمان کردم، با این تصور می خواهند میان دیو و مسلمان (مسلمان نشود) رابطه ای نشان دهند. این رابطه در حدیث فوق وجود دارد، اما اینکه اشاره شعر به این حدیث باشد صحیح نیست، زیرا «که» تعلیل در آغاز مصراع دوم جای تردید نمی گذارد که کامیاب نشدن دیو در طرح خود معلول «بکنند کار خود» اسم اعظم است، پس در قصه مورد نظر این بیت، نقش اساسی با اسم اعظم است، حال آنکه در حدیث «انی اسلمت» اسم اعظم مطلقاً محلی از اعراب ندارد. اگر بتوان میان مسلمان نشدن دیو نفس با اسم اعظم هم رابطه ای نشان داد، ناچار صحیح بودن این وجه را هم باید پذیرفت، بی آنکه به صحت وجه نخستین لطمه ای متوجه شود ولی تا وقتی که چنین رابطه ای معلوم نشده ناگزیر باید گفت «سلیمان نشود» صحیح است و لا غیر. در میان قصص قرآنی قصه سلیمان بسیار مورد توجه شاعر بوده است. دفاع از حقانیت را در لباس سلیمان و رمز اسم اعظم، و رسوایی حیل و تلبیس را در نماد دیو به گونه های مختلف جلوه گر ساخته است. اشعار زیر همه بر اساس همین قصه سروده شده اند و بر مفهوم «دیو سلیمان نشود» گواهی می دهد.

من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم

که گاه گاه بر او دست اهرمن باشد

سزد کز خاتم لعش ز من لاف سلیمانی

چو اسم اعظم باشد چه باک از اهرمن دارم

خاتم جم را بشارت ده به حسن خاتمت

کاسم اعظم کرد از و کوتاه دست اهرمن

بر اهرمن نتابد انوار اسم اعظم

مُلک آن تست و خاتم، فرمای هر چه خواهی

از عیب کوچک تکرار قافیه در غزل در صورت پذیرفتن «مسلمان نشود» می گذریم.

(۱۲) دریاست مجلس او دریا بوقت دریا ب

هان ای زیان کشیده وقت تجارت آمد

ضبط بیت در ۸ نسخه از ۱۰ نسخه به صورت بالا است و دو نسخه «دریا بوقت و دریا ب» است با واو عاطفه و به نظر بنده صورت مورد نظر شاعر همین باید باشد، چه در این صورت می توانیم دریا ب دوم را «دُریاب» بخوانیم که با کلمات تجارت و دریا و زیان کشیده در شعر روابط مناسبی خواهد داشت و نمودار بافت ظریف شعر حافظ است. این بیت هم قرینه است بر این معنی:

زمان خوشدلی دریا ب و دُریاب که دائم در صدف گوهر نباشد

(۱۳) خرقة پوشان دگر مست گذشتند و گذشت

قصه ماست که بر هر سر بازار بماند

۶ نسخه از ۷ نسخه بیت را به صورت بالا آورده اند و تنها نسخه ل مصراع اول را به صورت «محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد» آورده و به گمان بنده این صورت رجحان دارد بدین شرح: امیر مبارز که در حافظ غالباً مشأراًلیه محتسب است و به «شاه محتسب» شهرت یافته بود زمانی خود میخواره بی امانی بود، چنانکه درباره او نوشته اند «مستی به مستی پیوستی» و به طبع و مقتضای مزاج خویش بر این گونه مردم سخت نمی گرفته است. پس ترك شرابخواری کرده، «متعبد و مولع زهد و پرهیز شده» و بالطبع متوجه حرمت خمر شده، امر به بستن میخانه ها و تعقیب و تعزیر میخواران داده است. شیخ شدن محتسب در بیت اشاره به این ماجرا دارد. شرح واقعه در تاریخهای عصر حافظ آمده است، اما در خود غزل نکته خاصی نیست که مناسبت موضوع با زمان سروده شدن غزل را روشن کند. طبعاً هم شاعر طنز سراً متوجه این معنی بوده که برگه اتهامی در شعر علیه خود بدست شاه جباری ندهد. ولی اگر این دو نکته کلی را بپذیریم که اشاره شاعر در لفظ محتسب، در موارد بسیار، به امیر مبارزالدین است، و این امیر در آغاز شرابخوار و فاسق بود، سپس توبه کار شده و فسق خود از یاد برده و به تعقیب شرابخواران پرداخته، انطباق مضمون شعر با مورد خالی از اشکال خواهد بود. شاید هم «محتسب شیخ شد» را ابتدا سروده، ولی چون کنایه شعر به اصطلاح «ابلق من التصریح» بوده از ترس منتشر نکرده و نسخه بدل «خرقه پوشان دگر...» را برای آن ساخته است اما مضمون خرقة پوشان در حافظ تازه نیست، نوایی است که در سراسر متن بگوش می رسد، آنچه خیر از بك واقعه می دهد «محتسب شیخ شد» است که بیان سوز دل شاعر از شگفتیهای روزگار و نموداری از طرز مقابله حکام وقت با مردم زمانه است، که چگونه به اقتضای مزاج خود به مردم نسخه می دادند. پس اکنون که

می شود و می فرمود: «من بوی جدای مهربان را از جانب یمن
می فرستاد. چنین بود که شامیر با جوشحالی رو به سوی یمن
رفت، بلافاصله و با اجلاس کامل ایشان آورد و شامیر و قادری
قرین، از رؤسای قبایل یمن، چون از دعوت شامیر مکه اطلاع
بظرف خود متصل سازد، در مقصود حدیث فوق گفته اند که ارس
برکتی نظر داشته، تا به مثابه خط هدایت جرایده را با منبع مورد
است از رابطة الرحمن در این حدیث، و شاعر در آوردن این
رابطة الرحمن من جانب الیمن، و «بوی رحمن» ترجمه مستقیم
اشم این شود. اشاره دارد به حدیث نبوی «ابی اشم
مفهوم شوم در سابق است، بطوری که کلمه دیگری نمی تواند
اشاره مستقیم در شوم که تاگزیر شوم باید با توجه به آن معنی و
رحمن) آورده، و این صورت درست است؛ زیرا بوی رحمن با
ضبط بیت در ۴ نسخه از ۵ نسخه بالا است و فقط نسخه ۱ (با بوی
هر نفس با بوی رحمت می وزد یاد یمن
(۱۶) تا آمد مصور یاد آن خانه کن جاک درش
بنده معلوم شد.

جود ای تازین» طرز تلفظ و معنی «کردن گشتا» یا دو سر کس بر
از ۷ نسخه ضبط ۴ نسخه به صورت بالا است و یک نسخه «از وصل
تا مورد گردد از دیدارت آیوالم جو شوم
(۱۵) سر فرازم کن شینی از وصل جود کردن گشتا
حساب شده ای را از میان می برد.

من شاعر را از راه بندر بود، پس حذف کلمه باشد مناسبات دقیقاً
وگرنه جود زن و مقدارش ندارد، اما شکره تاج سلطنت نمی تواند
باشد همد همد است که شاعر می گوید تاج بر شامیر باشد را فرقی
سقیمت به مثابه آدمی والا و بلند همت، مقایسه شده است. شکار
تاگزیریم: باشد باز که شکره است که به مثابه انسانی حقیر، یا باز
و حساب شده ای دارد که برای ارزیابی کار از توجه به نکته های آن
این بیت یکی اساسی است، با اجزاء بیت پیوندهای دقیقی
بعد است که آن را به جود نسبت دهد. و آنگاه باشد در طرح کلی
بخست اینکه کبر صفت مملوئی شناخته شده و از شاعر قدری
آورده است، که به نظر حقیر این ضبط منحصر صریح است. زیرا
نسخه ۱ مصراع دوم را «جو باشد در هر صند مختصر نبود»
در ۹ نسخه از ۱۰ نسخه ضبط است به صورت بالا است و تنها
ز کبر در هر صند مختصر نبود

(۱۴) تا به تاج همد از ره سیر که باز سفید
درج است که از چنین اشاره دلنشینی نادیده نگذریم.
آن شاه مزور از میان رفیق و می توان حرف دل شاعر را باز گفت.

و نیز:
تا به غایت ره میخانه بنیاد استم
ورنه مستوری ما تا به غایت باشد
و نیز:
می رسد مردم به گویی که راه کلانگی ربان
باشد آن مه مشیری درهای حافظ را اگر
می گم:
انتخاب کرده و بدون اظهار نظر در مین آورده اند، پیشها را قبل
اللامعه معانی برایشان در نظر گرفته اند که از میان نسخه ها
برای این چند بیت هم معنای روشنی یافته، و چون علی
دلبر که خان فرسود از او کار دلم بگشود از او...
اول به بانگ نای و بی آرد به دل پیغام وی
زیر:
رستمه از رعایت آن غفلت نورزیده است، چنانکه در مصراع های
میان ارکان بیت شاعر علاقه مورد ستار است و هر جا دست
عبادت و فریت صورت معکوس و تاخوش یافته است. هماهنگی
فریب بویی هماهنگی و موسیقی کلام برکتی می آید که میان
عبادت کرده است. در معنی فوقی نسبت میان عیب و
لهم کسی که ۷ نسخه از ۷ نسخه ل (فریبی) «تا کمی
روزی کرشمه ای کن ای نور هر دو دینده
کشم عتاب زان چشم دلبریت
(۱۸) تا کمی کشم عتاب زان چشم دلبریت
چنگ معنای دارد ولی معنای غافل کل برینده مجزول است.
ضبط ۳ نسخه به صورت بالا است و ۴ نسخه «غافل چنگ» غافل
ورنه کر بنسود او سحره با زانید
(۱۷) تا معنی غافل کل گشت و شکر جواب صوب
اجتلاف نسخه ها به آن توجه شده است.
ضمناً ضبط نسخه فریبی هم «بوی رحمن» است ولی ذیل
بوی رحمت هم بتوان مناسبی با اجزاء بیت یافت بر بند مجزول
جانه آبادان می دهد که از جاک درش بوی رحمن می وزد، اگر برای
فیسرود دو نکته بالا را با هم مرتبط ساخته، به مراد جود، اوس فریب
رابطه، دایره معنی را گسترش دهیم، گوئیم: شاعر در این بیت
صوفیان می عهد و شیرفات بوده است. اکنون اگر با توجه به این
است که به همین مناسبت به اوس مشهورند. و حافظ از همین
نست: از سوی دیگر اوس سلسله صوفیان سلسله
می شنوم» تا اینجا در انظار مفهوم بیت با مقصود حدیث نزدیک

سلامی چو بوی خوش آشنائی

بر آن مردم دیده روشنائی

در مصراع دوم اشکال دارم. نخست آنکه برای دیده روشنائی، یا مردم دیده یا مردمک دیده روشنائی نمی توانم معنی درستی بیابم، و دیگر اینکه سلام بر مردمک چشم روشنائی چه تعبیری می تواند داشته باشد. بر چشم کسی سلام کردن یا بر مردمک چشم سلام کردن مصطلح فارسی نیست. امید داشتم حافظ خانلری این دشواری را حل کند ولی این جا هم کلیه ۹ نسخه ای که غزل را دارند بیت را به همین صورت آورده اند. و اکنون که اسناد موجود صورت پذیرفتنی به شعر نمی دهد و گفتن شعری خوش نما و بی معنی هم از چنان شاعری متصور نیست، ناچار بیرون از حدود اختیارات مجاز، به عنوان یک تصحیح قیاسی حدس می زنم و آن اینکه صورت صحیح بیت این بوده است:

سلامی چو بوی خوش آشنائی

بدان مردم دیده را روشنائی

درودی چو نور دل پارسایان

بر آن شمع خلوتگه پارسائی

که خیر مصراع اول در مصراع چهارم می آید: «سلامی چون بوی خوش آشنائی، که مردمک چشم از آن روشن می شود و درودی چون نور دل پارسایان، بر آن شمع خلوتگه پارسائی»، در این خروج از خط تنها لفظ «را» در مصراع دوم افزوده شده، یک مورد هم در نسخه بدل استفاده شده «بدان» به جای «بران».

در صفحه ۱۰۰۴ در معنای کاسه گرفتن. برای بیت «ساقی به صوت این غزلم کاسه می گرفت.....» شرحی از کتاب تاریخ مبارک غزاتی به شهادت نقل شده که مراد از آن تحسین و تکریم کسی است. در صحت نظر پژوهشگر ارجمند تردید نیست، فقط بنده می خواستم گواه نزدیک تری بر این معنی معرفی کنم و آن استعمال خود حافظ است در این بیت:

به بزمگاه چمن رو که خوش تماشائی است

چو لاله کاسه نسرين و ارغوان گیرد^{۱۰}

همه قرائن گواه بر اینند که این جا کاسه گرفتن به معنای تعارف کردن و به افتخار و سلامت کسی نوشیدن آمده است. اما از آنجا که کاسه نام نوعی آلت موسیقی نیز هست؛ و کاسه گرفتن با ضرب گرفتن معنای نزدیک پیدا می کند، می توان گفت یادآور این معنی هم هست، بخصوص که قرینه هایی مثل صوت، سرود، غزل هم در بیت آمده است. به ایهام کاسه گرفتن اشاره شده ولی موضوع ایهام را روشن نفرموده اند.

در مورد کلمه گلگشت یا گلکشت با توجه به یادداشت صفحه ۹۹۹ عرض می کنم. مرحوم مینوی در تأیید نظر خود بر صحت گلکشت، جو کشت و گندم کشت را شاهد می آورد. ضبط نسخه قزوینی هم گلگشت است که ذیل اختلاف نسخه ها توجه نشده است.

یک مورد هم در توالی ابیات عرض دارم و آن در غزل «سحر بلبل حکایت با صبا کرد» است. ترتیب ابیات در این غزل همان است که در نسخه ل آمده: یعنی بیت ۷ باید بعد از بیت ۴ قرار گیرد به این صورت:

خوشش باد آن نسیم صبحگاهی

که درد شب نشینان را دوا کرد

نقاب گل کشید و زلف سنبل

گره بند قبای غنچه وا کرد

«خوش به حال نسیم صبحگاهی که درد شب نشینان را دوا کرد، نقاب گل و زلف سنبل را کشید و بند قبای غنچه را وا کرد». پس فعلهای هر دو بیت به فاعل «نسیم صبحگاهی» تعلق دارند و اگر به این صورت که در حافظ خانلری آمده:

گر از سلطان طمع کردم خطا بود

ور از دلبر وفا جستم جفا کرد

نقاب گل کشید و زلف سنبل

گره بند قبای غنچه وا کرد

میان بیتها فاصله می افتد، ارتباط معنی قطع می شود و معلوم نیست افعال بیت دوم را باید به کدام فاعل نسبت داد.

علامتهایی بصورت دایره، بعلاوه، ضربدر و اشکال دیگر، به عنوان رهنمود اختصاری در متن آمده که بنده در کتاب توضیحی بر آنها نیافتم. از جمله رجوع شود به صفحه ۶۷۷.

موارد دیگر هم هست که به دقت و جرأت بیشتر نیاز دارند. این چند صفحه را هم با احتیاط به عنوان تکلیف «نقد ادبی» خود نوشته ام. به امید آنکه استاد نقد از تصحیح و اصلاح کار دانشجوی خود دریغ نفرماید؛ چه از چهل سال پیش که این رابطه در کلاسهای رشته زبان دانشسرای عالی ایجاد شده، هنوز و همیشه وجود دارد.

۱. صفحه ۱۰۰۵، برای اطلاع بر اختلاف نظر در خواندن و معنای مصراع مذکور، نگاه کنید به شماره ۴، سال سوم راهنمای کتاب، مقاله دکتر جعفر شعار. نیز نگاه کنید

به برتو علوی، بانگ جرس، ص ۱۰۸.

۲. ص ۶۸۵. ۳. ص ۴۰۲. ۴. ص ۸۰۸.

را از جهت اشیاء اصل برداشته حافظ در بیان تیراوی استیصال
 و گاه به سلیقه خود «تصحیح» کند و غبار تصدیقات بساطت و رختان
 زبان حیات او خیمه آوری شده بود امروزه به کمال بساطت و سادگی
 در وصفی از مصحفان تیراوی که در این دیوان آمده است را که در
 سروده است در کنار این به اصطلاح تحقیقات و تقدیرها و برسرهم
 عمر تحت تأثیر حالات عرفانی قرار گرفته و اشعاری صریح و بی
 پندارند کمی تحقیق داده گفته اند گاهی هم حافظ در او اثر
 که نمی توانستند همه اشعار حافظ را در قالب این تصویر
 و حکام و امرای خانی و ظالم تیراوی بداشته است. بعضی ها تیر
 ظلماتی و ملحد و زندقه که گهگاه حتی از مدح قیودهای بزرگی
 مظهری «تیریدی» و می خواند و عیاشی و شاعران و یا عاصی و
 کرده اند تصویر شاعری است از این اشیاء و اشکوری مذهب یا به قول
 تصویر می که بسیاری از این حافظ شناسان از حافظ ترسم
 فراموشها و مادیون زبون اندیشی بوده اند.

فراموشها و مادیون زبون اندیشی بوده اند.
 به اصطلاح حافظ شناسان و محققان خود از زمره زندقیان و
 اهل معنی که خود در محافل روشنفکری گنجانده اند، اغلب این
 الیاف نخبه نگر است. به استنادی معدودی از شاعران با نوبی و
 از حد شایسته ای از تحقیقات تاریخی و فلسفی صورت گرفته و اشتغال به
 لکن این فعالیتها تحقیقی غالباً در حواشی و طوایف اشعار بوده و
 بزرگی به دفاع برخاسته به زعم خود می اشعار او را ادا نمایند.
 بسج جلی دیوان حافظ بوده که سعی کرده اند تا از این شاعر
 حافظ، فصاحت ادیبان و شعر دوستان و نقدیستان و مصحفان
 تیروان او بودند. در مقابل ایشان و سایر قشریون و مخالفان
 ظلم واقع شده نبوده این حج اندیشان احمد کسروی و
 احوال باید گفت که اساساً این توسط هر دو فرقه مورد کمال لطفی و
 ستایش و تکریم قرار گرفته است، لکن روشنفکران در همه این
 مدعی روشنفکری و شعر دوستی و هنرپروری بوده اند مورد
 واقع شده و گاه از جانب کسانی که ظاهراً حسن نیت داشته و
 توسط کورلائی حج اندیشی مورد انتقادهای شدید و حملات سخت
 مایه قوی و دینی و مورد آزارهای گوناگون واقع شده است. گاه
 به تیرون مطلق شده، حافظ و اشعارش مانند بسیاری دیگر از
 راه یافته است؛ لکن در نیم قرن گذشته که توجه ما از فرهنگ خود
 دیوان او در کنار ایران و کتاب قرآن به هر جا نه و دانشنامه ای
 در دل ایرانیان، از مسلمان گرفته تا کفر و یهود و مسلمانان و
 حدودی بصورت یک تئوری مرسوم شده است. حافظ قریباً بیست و
 چهل سال اخیر در نزد ادبا و شعر دوستان و مخالف روشنفکری تا
 حافظ شناسی یکی از زمینه های تحقیقاتی است که در سی

در سی عین دارد دل در بند حافظ
 که به خاطر تماشا به هوای باغ دارد

۱۲۰ ص ۱۹۸، ۱۳۵۹، اول، چاپ، صدر
 مظهری، مرتضی، تماشا که راز (مباحثی بر مومنان شناخت
 واقعی، خواجہ حافظ) با مقدمه عبدالعظیم صادقی، تهران،



بصراالله پورجوادی

دل در دهن حافظ

- ۱۰. با استناد از راهنامه ای کشف اللغات حافظ انجمن شیرازی
- ۹. رنک، بانک خرس، ص ۷۹
- اسلم الشیطان تیرودی رسول
- ۸. «انی اسلمت شیطان بی بی»، نقل از صحبت خصوصی با جناب دکتر زرکاب
- ۷. به نقل از بانک خرس، ص ۴۱
- ۵. ص ۱۰۰۴، دیوان ملک الشعرای بهار، امیر کبیر، ص ۴۵۱